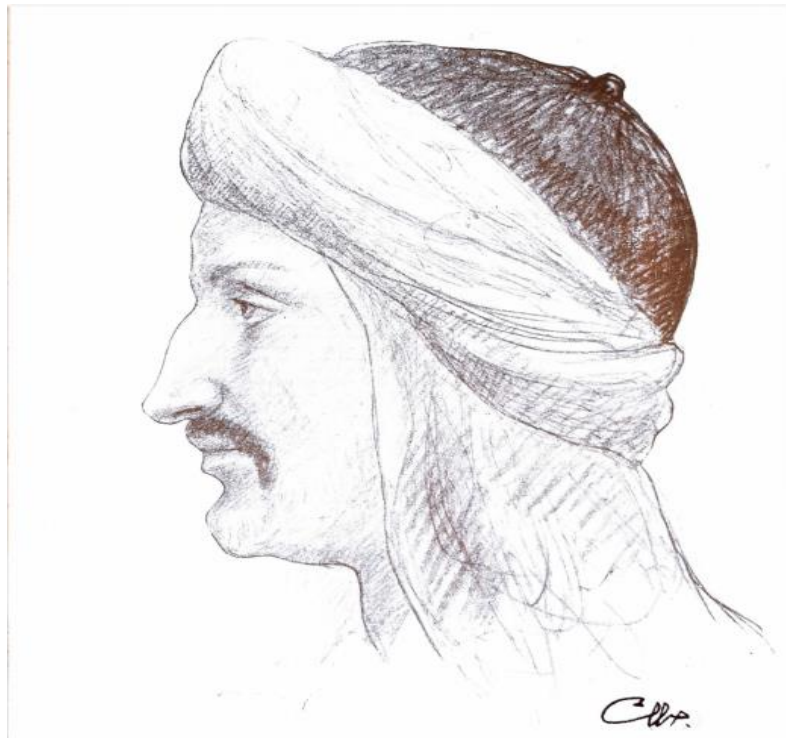


زندگی نامه ابن مقفع



نگاره تخیلی ابن مقفع بزرگ

دکتر بصیر کامجو

روزبه یاد داذیه پسر جشنش معروف به ابن مقفع یکی از خردورزترین شخصیت تاریخ ایران زمین بوده که وجود او بنمایه رشد و تکامل فرهنگ و ادب عرب گردید . وی از مردم شهر جوز (فیروزآباد) فارس بود و پس از قبول اسلام به نام عبدالله بن مقفع نامیده شد و ابومحمد کنیه خود قرار داد، پدرش مقفع پسر مبارک است،

او از تاریخ ایران و فرهنگ و ادب نیاکان خویش آگاهی کامل داشت و زبان تازی را خوب می دانست. و یکی از دانا ترین و عاقل ترین دانشور زمانه خویش بود.

عبدالله از اهل فارس و در اول زرتشتی بود سپس به دست عیسی بن علی عموی سفاح و منصور خلفای عباسی مسلمانی بالایش تحمیل گردید .

بهر حال ابن مقفع به خوبی می دانست که انقراض یک قوم به مغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف با نیست شدن آداب ملی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است، بنابراین از روی ذوق شخصی آنچه توانست از کتاب های ایران قدیم را که متضمن این فضائل بود از طریق نقل و ترجمه از زبان و خط پهلوی به عربی از انقراض نجات داد و منظور و هدف عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را به حشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را به یاد آداب اجداد با فرو جا خود ببندارد و دلایل و شواهدی به دست ایشان دهد تا

کمیت هموطنان او در مقابل عرب که به نسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش می بالیدند لنگ نماند .

به علاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقفع خود تربیت شده آنها بود و با طبع ایرانیان نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیان دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشان را در میدان مبارزات فکری و مجادلات مذهبی تقویت نماید و به همین نیت بود که کتاب های مرقیون و ابن دیصان و مانی را به عربی ترجمه کرده و در میان مردم انتشار داد، و باب برزویه طبیب را به قصد تبلیغ مذهب مانی که گویا خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله و دمنه افزود.

انتشار این کتاب ها به تدریج مردم را در باب عقاید دینی به شک انداخت و راه برای کنجکاوی و بحث و جدل باز شد و چون ابن مقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از پهلوی به عربی ترجمه نمود و فن استدلال را به مسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم به عربی نقل گردید، کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشاء آنها یک نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زناده بودند آنها را به طور عموم زناده خوانند و اشتباه ابن مقفع در انتشار این گونه مقالات تا آنجا کشیده بود که مهدی خلیفه عباسی می گفت من هیچ کتاب زناده به دست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد.

اصمعی نوشته است ابن المقفع را مصنفات دلپذیر است و از جمله: الدرہ الیتیمه که در فن خود عدیل ندارد برخی برآنند که ابن مقفع خود کتاب کلیله و دمنه را تصنیف کرده است و پاره یی گویند که به زبان پارسی بود و او به لغت عربی تحویل کرد و تنها دیباچه کتاب به قلم ابن المقفع است. کشته شدن ابن المقفع رادمرد بزرگ ایرانی را که در راه عشق به میهن به شهادت رسیده است بین سالهای 142 و 143 تا 145 هجری بدست سفیان بن یزید بن المهلب بن ابی صفره والی بصره طبق دستور منصور دوانقی خلیفه عباسی نوشته اند. و ماجرای آن را چنین شرح داده اند که عبدالله بن علی عموی منصور خلیفه عباسی به دعوی خلافت بر ضد وی قیام کرد، منصور ابومسلم خراسانی را به جنگ عبدالله فرستاد. عبدالله در مقابل ابومسلم نتوانست مقاومت کند، سرانجام شکست خورد و پا به فرار نهاد. سلیسان و عیسی برادران عبدالله به شفاعت برخاسته و شفاعت عبدالله را نزد منصور نمودند، منصور حاضر شد با امضا کردن امان نامه ای به عبدالله بین علی اطمینان دهد که مورد تعدی و

آزار خلیفه و کمال وی واقع نخواهد شد. تنظیم این نوشته به عهده ابن مقفع که منشی عیسی بن علی بود محول گردید ابن مقفع در این عهد نامه شرایط بسیار سنگینی برای خلیفه تعیین کرده و در بعضی از فصول آن چنین نوشته بود: (اگر امیرالمومنین به عم خود عبدالله غدر کند زنانش به طلاق بیزار و ستورانش وقف و بندگانش آزاد و مسلمانان از بیعت او یله و رها باشند.)

عهدنامه مذکور را برای توشیح نزد منصور بردند، سخت بر وی گران آمد و گفت چه کسی آن را نوشته؟ گفتند مردی به نام ابن مقفع کاتب عموی تو عیسی، منصور به سفیان والی بصره دستور داد تا نسبت به کشتن ابن مقفع اقدام نماید. نوشته اند سفیان که از ابن مقفع کینه یی در دل داشت با وضع بسیار فجیع و ناراحت کننده یی بدن مقدس این دانشمند عالی مقدار ایرانی را که در مدت عمر کوتاه ولی پرارزش (36 سال) خود با جوش و خروش وصف ناشدنی بزرگترین و ارزنده ترین خدمت را به نهضت علمی و فرهنگی ایرانیان کرد، تکه تکه کرده و در آتش شعله ور تتوری که برای همین کار آماده کرده بود افکند.

ولی با توجه به شواهد و قرائن، جرم نوشتن امان نامه مذکور هر چند هم ناروا بوده باشد کشته شدن و آنهم با وضع فجیعی که نوشته شده نمی تواند باشد در صورت صحت و قبول می توان گفت که این

کار بهانه ای برای از بین بردن این متفکر بزرگ ایرانی بدست خلیفه و عمال وی داده است چنانکه المدائنی نوشته:

(چون ابن مقفع به حجره سفیان درآمد، سفیان او را گفت آنچه مادر مرا بدان بر می شمردی بیاد داری؟

ابن مقفع بهراسید و به جان خویش زنهار طلبید و او گفت مادر من چنانکه تو گفتی مغتلمه بادا گر ترا نکشم، به کشتنی نو و بی مانند، پس فرمان کرد تا تنوری را برتافتند و اعضا بدن را یکی یکی جدا می کرد و در پیش چشم او به تنور می افکند تا جمله اعضای او جدا بشد، پس سر تنور استوار کرد و گفت بر مثله تو مرا مواخذتی نرود چه تو زندیقی بودی و دین بر مردمان تباه کردی.)
ابن ندیم می نویسد (وی یکی از ناقلان فارسی به عربی بود و در دو زبان مهارت و فصاحت داشته و چندین کتاب از فارسی به عربی ترجمه کرده که از آن جمله است: کتاب خداینامه فی السیر، کتاب آیین نامه فی الائن (فی الاصر؟). کتاب کلیله و دمنه. کتاب مزدک، کتاب التاج فی سره انوشیروان. کتاب الادب الکبیر. معروف بمفراجسنس، کتاب الادب الصغیر، کتاب الیتیمه، فی الرسائل، کتاب جوامع کتاب رسالته فی الصحابه).

برخی از قول منصور نوشته اند این خلیفه بعد از مرگ ابن مقفع گفته است: این زندیق چطور در این مدت کوتاه اینهمه آثار مربوط به علوم و فرهنگ اجداد خود را به زبان عربی فصیح در آورده و نشر داده است که جمع آوری آنها به هیچ وجه ممکن نیست.

داوری درست تر و مستقیم درباره این نویسنده نامور که ترجمه هایش، که یا مورد تجدیدنظر دیگران قرار گرفته یا مفقود شده است، ظاهراً قیافه حقیقی او را از ما پوشیده می دارند براساس نوشته های اصیل خود او امکان پذیر است. این آثار عبارتند از: «ادب کبیر» (صرف نظر از «ادب صغیر» که، هم چنان که ریختر و گابریلی ثابت کرده اند، جز گل چینی مجعول از سخنان حکمت آمیز نیست که مقداری از آن از «کلیله و دمنه» اقتباس شده است) و «رساله یا، کتاب فی الصحابه» که اهمیت تاریخی آن به تازگی شناخته شده است. «ادب کبیر» رساله ای است در اندرزنامه های ایرانی و هم چنین از تجربه های مؤلف در زندگی شخصی سرچشمه گرفته است. جنبه اخلاقی کتاب کاملاً عملی است و اندرزهایش به ندرت به یک سطح عالی اخلاقی می رسد و محدود است به آداب معاشرت و زیرکی و بهره جویی از عواطف نفسانی به سود خویش. از رحم و مدهانه های دینی در این کتاب اثری نیست و جهان بینی آن با مردم دوره تجدد (رنسانس)، بیشتر مناسب است تا با مردم قرون وسطای اسلامی. در حالی که «ادب کبیر» عاری از هرگونه اشاره به محیط تاریخی خاصی است «رساله فی الصحابه» (که ابن طیفور، متوفی در 893/280، آن را در کتاب منتخبات خود موسوم به «کتاب المنثور و المنظوم» آورده است) کتاب کوچک بسیار مهمی است در موضوع سیاست.

مخاطب ابن مقفع در این کتاب خلیفه ای است که هر چند نامش برده نشده است بی گمان منصور است و در آن یک رشته اندیشه ها درباره مسائل معین سیاسی و دینی و اجتماعی مربوط به محیط و روزگار آن خلیفه بدو عرضه شده است و نویسنده چنان وسعت دید و اصالتی در بررسی این مسائل نشان داده که شایان توجه است. رفتار طبقه ممتاز لشکری خراسان و روابط ایشان با خلیفه و انتخاب صاحب منصبان عالی مرتبه و درباریان و وضع اهالی عراق و شام در آغاز خلافت عباسی و اختلافات قضایی و اداری موضوع هایی است که درباره آنها ملاحظات و پیشنهادهای جالبی ایراد می شود که هم اندیشه های نویسنده را نشان می دهد و هم روشنگر وضع موجود است. پیشنهاد ابن مقفع، که خلیفه باید یک مجموعه قوانین و آئین های قضایی فراهم آورد و تباعد نظر میان مذاهب مختلف و محیط های گوناگون جامعه اسلامی را زیر نظر مقام خلافت وحدت بخشد، توجه بسیاری را برانگیخته است. اما این اندیشه پیروی شریعت از قدرت سیاسی که ابن مقفع از آن طرفداری می کرد تحقق نیافت و سیر تکاملی فقه اسلامی راه مخالف را که اجماع بود دنبال کرد. این روش از جنبه نظری شریعت را از مداخله سلطان مصون می داشت و در عمل فقه را در نتیجه عدم تماس با واقعیت زنده

متحجر ساخت. با وجود این بسیار شایان توجه است که روش مخالف به وسیله یک صدای تنها عرضه گردد خواه این پیشنهاد ناشی از معتقدات شخص ابن مقفع باشد و خواه، چنان که بعضی فرض کرده اند، وی قلم خود را به خدمت برنامه دیگران گماشته باشد؛ حقیقت این است که پینشهادهای مزبور که با چنان بی پروایی عرضه گشت حتما در ذهن خلیفه اثر گذاشت و شاید هم حساسیت استبدادی او را آزرده ساخت. یکی از دانشمندان (سوردل) اظهار نظر کرده است که شاید این کتاب کوچک، هر چند که مولف در تنظیم و ارائه آن مطلقا صمیمی و صادق بود، به مغضوب شدن وی و پایان رقت بار عمر او کمک کرده باشد. علی ای حال «ادب کبیر» و «رساله فی الصحابه» موثق ترین اسنادی است که ما را به قضاوت درست درباره سبک ابن مقفع قادر می سازد که سبکی است نرم و ظریف هر چند خشکی سبک کهنه در آن تا حدی مشخص است. این دو کتاب همراه با «رسائل» عبدالحمید بن یحیی و دیگر کتاب قدیم از جمله ممتازترین ابداعات نثر ادبی زبان عربی در دوره کلاسیک به شمار می رود.

یک جنبه خاص انفرادی از علائق معنوی این نویسنده بزرگ از روی قطعائی (اگر همان گونه که ما معتقدیم، اصیل باشد) از یک اثر دینی آشکار می شود که در دفاع از مذهب مانی است و در ضمن ردی که یک قرن بعد امام زیدیان قاسم بن ابراهیم علیه آن نوشته محفوظ مانده و در رساله ای به قلم گویدی منتشر شده است. ما با تهمت هایی که قبلا بر ابن مقفع وارد کرده بودند که می کوشیده است «شبهی» برای کتاب مقدس مسلمانان بسازد آشنا هستیم، اما کتابی که قاسم آن را رد کرده است به نظر ما ظاهرا حمله ای است به شخص پیغمبر و قرآن و اسلام از زبان کیشی دیگر، یعنی کیش مانی که بسیاری از دوستان ابن مقفع بدان گرویده بودند و خود او نیز در مظان پیروی از آن قرار داشت. عقاید مانی درباره خلقت جهان و اساطیر مانوی در این کتاب مفصلا بیان شده بود و آنچه بیش از همه مشخص آن است انتقاد عقلی از ایمان گرایی بطور کلی است که یکی از درازترین پاره های منقول در رديه قاسم (متن، 27 - 26) مربوط بدان است و شباهت حیرت انگیز با فقرات سرگذشت بروزیه طبیب در (کلبله و دمنه) دارد. تضاد میان این عقل گرایی و گرایش به مذهب مانی را می توان بدین صورت حل کرد که اساس عقلانی و فلسفی آیین مانی را در زیر پرده اساطیر رنگارنگ یک تلاش قوی عارفانه برای یافتن پاسخی مقبول به راز وضع آدمی و جهان به شمار آوریم.

با وجود این، با توجه به ابهامی که تکامل روحی ابن مقفع را پوشانده است و معلوم نبودن تاریخ آثار او و حتی تردید در اصالت بعضی از آن آثار، می دانیم که هنوز مسائلی بلاجواب باقی مانده است. با وجود هاله ابهامی که وضع اطلاعات ما ناچار بوجود آورده است در نظر ما چهره این نویسنده یکی از درخشان ترین چهره های آغاز عصر ادب کلاسیک عرب به شمار می رود. ابن مقفع که از خون غیر عرب بود حتما نسبت به ارزش های فرهنگی تمدن ایران که منشا خود او بود عمیقا قدرشناس بود و می کوشید تا آن ارزش ها را به جهان عرب که وطن او را تسخیر کرده و دین پدرانش را به مرتبه ای فرعی تنزل داده بودند بشناساند. بدین معنی می توان او را یکی از پیشروان شعوبیان دانست. هر چند از او هیچ اثری در باب برتری شعوب یا دقیق تر بگوییم ایرانیان و هندیان بر تازیان برجای نمانده است. ابن مقفع در حقیقت این برتری را عملا یعنی از طریق معرفی خزائن ایران و هند به اعراب ثابت کرد و هم چنین از راه سبک ظریف و با فرهنگ زندگانی خود (چنان که از حکایات متعدد بر می آید) که اتفاقا مشخص کننده طرز رفتار همه طبقه برگزیده ایرانیان در اوان عهد عباسی بود. اما آنچه او را از شعوبیان واقعی جدا می سازد عشق اوست به زبان قوم فاتح که شعوبیان هم در نوشته های ضد عرب خود آن را به کار می بردند ولی شور و علاقه ای به تحصیل آن نداشتند و به پایه استادی این مولای فارس در آن زبان نرسیدند. دیری نکشید که ترجمه ها و تالیفات اصیل او در تمدن عظیم دوره عباسی سرمشق شناخته شد و هم از حیث سبک ظاهر و هم از نظر موضوع چنان تاثیری در علائق و آرمانهای فرهنگی نسلهای بعد به جا گذاشت که هر قدر در وصف آن گفته شود اغراق نیست. امروز می توان ابن مقفع را هم چون چهره ای اساطیری دانست که

بر تجدید حیات ادبی عرب حکومت کرده است. حتی اگر این حالت اساطیری را از چهره این مرد ایرانی، که در آستانه حیرت انگیزترین دوره شکوفایی زبان قرآن بر آن استادی و حتی خلاقیت داشت، دور کنیم باز مقام خود را در اوج رفعت در تاریخ ادبی عربیت حفظ خواهد کرد. آفتاب نیوز: گزارش خطا

جهت آگاهی بیشتر به منابع

- مردم بک، خلیل (۱۹۳۰). ابن المقفع. دمشق: مطبعة الاعتدال.
- حمزه، عبداللطیف (۱۹۳۷). ابن المقفع. دارالفکر العربی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۹۲۶). «شرح حال عبدالله ابن مقفع». کاوه. برلین.
- ابن اسفندیار (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، به کوشش تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کلاله خاور
- محمدی ملایری، محمد: تاریخ و فرهنگ در ایران، پوشینه نخست: دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، انتشارات یزدان، ۱۳۷۲ خ.
- “ (الأدب الصغير و الأدب الكبير) ”، ۲. چاپ ششم،: دار بیروت للطباعة والنشر ۱۹۷۸ میلادی.
- آذرنوش، آذرتاش؛ زریاب خویی، عباس (۱۳۷۰). «ابن مقفع، ابو محمد». دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ج. ۴. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی. ص. ۶۶۲-۶۸۰.